

نگاهی تطبیقی به اعلام نزول سوره براءت

در احادیث و رویکردهای مفسران فریقین*

□ آتنا بهادری^۱
□ شبیر فیروزیان^۲

چکیده

پس از نزول سوره براءت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ابوبکر را مأمور ابلاغ بر مشرکان مکه نمود؛ اما وحی، آن حضرت یا مردی از خودش را ملزم به اجرای حکم کرد. لذا ایشان به مأمورش دستور بازگشت داد و ابلاغ فرمان الهی را به حضرت علی علیه السلام سپرد. علی رغم اتفاق نظر علمای فریقین در اصل وقوع ماجرا، در جزئیات احادیث اختلافاتی وارد است که به محدودیت حکم به موضوع براءت، ارائه تفسیر نادرست از عبارت «رجلٌ منی»، تقلیل علت انتخاب علی بن ابی طالب علیه السلام به تبعیت پیامبر صلی الله علیه و آله از یک سنت جاهلی و اصرار بر عدم عزل ابوبکر از امیرالحاج تا پایان مناسک منجر شد. این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی اختلاف دیدگاه دانشمندان شیعه و سنی را بررسی نموده و با دقت در نکات ادبی روایات وارده، توجه به دلایل نفسیت علی علیه السلام نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله، توجه به شأن رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر قومیت گرای و شهادت تاریخ بر ویژگی‌های امام علی علیه السلام در ابلاغ این مأموریت، برگی دیگر بر کتاب افضلیت امیر مؤمنان علیه السلام افزوده است.

واژگان کلیدی: امیرالمؤمنین علی علیه السلام، سوره براءت، روایات شأن نزول، شبهات افضلیت امام.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۱/۰۹ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۵/۲۳.

۱. استادیار گروه معارف دانشگاه الزهراء (س) (نویسنده مسئول) (a.bahadori@alzahra.ac.ir)

۲. دانشجوی دکتری دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم (firuziyan62@gmail.com)

مقدمه

روایت اعلام سوره براءت توسط امیرالمؤمنین (علیه السلام)، از سوی شیعه و سنی به طرق متعدد چنین نقل شده است: «پس از فتح مکه در سال نهم هجری هنگامی که آیات ابتدای سوره براءت نازل شد، از آن جاکه خطاب به مشرکان مکه بود، پیامبر (صلی الله علیه و آله) مأمور ابلاغ آیات به ایشان شد. آن حضرت در ابتدا ابوبکر را برای این وظیفه مأمور کرد تا در مراسم حج، آیات ابتدایی سوره و چند حکم دیگر را بر مشرکین مکه قرائت کند. هنگامی که ابوبکر بخشی از مسیر را طی کرده بود، جبرئیل بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل شد و گفت: «لَا يُوَدِّي عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ» (این امر را جز خودت یا فردی از خودت، به انجام نمی‌رساند). پیامبر (صلی الله علیه و آله)، علی بن ابی طالب (علیه السلام) را فراخواند و فرمود تا خودش را به ابوبکر برساند و آیات و احکام را از وی بگیرد و در مراسم حج بر مشرکین ابلاغ کند. علی (علیه السلام) نیز این مسئولیت را انجام داد. ابوبکر نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) بازگشت و پرسید: «آیا درباره من چیزی نازل شده؟» پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «نه! ولی خداوند امر فرمود: «لَا يُوَدِّي عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مَنِّي»». (ر.ک: قمی، ۱۴۰۴: ۲۸۱/۱؛ عیاشی، ۱۳۸۰: ۷۳/۲؛ طبری، ۱۴۱۲: ۴۱/۱۰؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۶/۵؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۸۹/۴؛ سیوطی، ۱۴۱۴: ۲۰۹/۳؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۶۱/۹).

اصل داستان در روایات فریقین یکسان است، اما شیعه و سنی در تحلیل ماجرا و نتایج برخاسته از آن، اختلافاتی دارند. طرح شبهات در ماجرای اعلام نزول سوره براءت، گاه سعی در عادی جلوه دادن تغییر در مسئولیت‌های محوله از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) به هر یک از اصحابشان دارد، گاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را تابع سنت‌های جاهلی می‌داند و گاه حضرت علی (علیه السلام) را تنها یکی از خویشاوندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) جلوه می‌دهد. اما بررسی روایات این ماجرا و پاسخ به این مطالب، از آن جاکه افضلیت حضرت علی (علیه السلام) در امر خلافت را هدف قرار داده است، ضروری می‌نماید.

۱. روایات فریقین از ماجرای نزول سوره براءت

ماجرای نزول سوره توبه در منابع شیعه و اهل سنت با اندک تفاوتی یک معنا را

می‌رساند. ابن شهر آشوب برکناری ابوبکر و نیابت حضرت علی علیه السلام برای پیامبر صلی الله علیه و آله در ابلاغ سوره براءت را مورد اجماع مفسران و مکتوب در کتب افرادی نظیر طبری، بلاذری، ترمذی، واقدی، شعبی، سُدی، ثعلبی، واحدی، قرطبی، قشیری، سمعانی، احمد بن حنبل، ابن بَطَّه، محمد بن اسحاق، ابویعلی موصلی، أعمش، سَمَّاک بن حرب دانسته است که از طریق عروة بن زبیر، أبوه‌ریره، أنس بن مالک، ابورافع، زید بن نفیع، ابن عمر و ابن عباس روایت شده است (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۶: ۳۹۱/۱).

تفسیر قمی از قول امام صادق علیه السلام آورده است:

فَلَمَّا نَزَلَتِ الْآيَاتُ مِنْ أَوَّلِ بَرَاءَةِ دَفَعَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَأَمَرَهُ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى مَكَّةَ وَيَقْرَأَهَا عَلَى النَّاسِ يَوْمَ النَّحْرِ، فَلَمَّا خَرَجَ أَبُو بَكْرٍ نَزَلَ جَبْرِئِيلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: «يَا مُحَمَّدُ لَا يُؤَدِّي عَنْكَ إِلَّا رَجُلٌ مِنْكَ»، فَبَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فِي طَلَبِهِ فَلَحِقَهُ بِالرَّوْحَاءِ فَأَخَذَ مِنْهُ الْآيَاتِ فَرَجَعَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: «يَا رَسُولَ اللَّهِ أُنْزِلَ اللَّهُ فِي شَيْءٍ؟» قَالَ: «لَا، إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ لَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنِّي» (قمی، ۱۴۰۴: ۲۸۱/۱).

مسند ابن حنبل نیز از قول حضرت علی علیه السلام آورده است:

لَمَّا نَزَلَتْ عَشْرُ آيَاتٍ مِنْ بَرَاءَةِ عَلِيِّ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله دَعَا النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله أَبَا بَكْرٍ فَبَعَثَهُ بِهَا لِيَقْرَأَهَا عَلَى أَهْلِ مَكَّةَ ثُمَّ دَعَانِي النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ لِي: «أَدْرِكْ أَبَا بَكْرٍ فَحَيْثُمَا لَحِقْتُهُ فَخُذِ الْكِتَابَ مِنْهُ فَادْهَبْ بِهِ إِلَى أَهْلِ مَكَّةَ فَاقْرَأْهُ عَلَيْهِمْ»، فَلَحِقْتُهُ بِالْجُحْفَةِ فَأَخَذْتُ الْكِتَابَ مِنْهُ وَرَجَعْتُ أَبُو بَكْرٍ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: «يَا رَسُولَ اللَّهِ نَزَلَ فِيَّ شَيْءٌ؟» قَالَ: «لَا وَلَكِنْ جَبْرِئِيلُ جَاءَنِي فَقَالَ: «لَنْ يُؤَدِّي عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ» (ابن حنبل، ۱۳۱۳: ۱۵۱/۱).

در این ماجرا حضرت علی علیه السلام افزون بر ابلاغ براءت از مشرکین، مأمور به اعلام سه یا چهار حکم قرآنی دیگر هم بود (ر.ک: طبری، ۱۴۱۲: ۴۵-۴۶/۱۰؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۲۴۳/۲؛ سیوطی، ۱۴۱۴: ۲۰۹/۳؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۲۴۰/۵). که عبارتند از:

۱- هرکس از مشرکین عهدی با مسلمانان دارد که محدود به مدتی است تا سررسید آن مدت، عهدش معتبر است و اگر محدود به مدتی نیست تا چهار ماه عهدش معتبر خواهد بود.

۲- هیچ کس حق ندارد از این به بعد برهنه در اطراف کعبه طواف کند.

۳- بعد از این هیچ مشرکی حق ندارد به طواف یا زیارت خانه خدا بیاید.

۴- هیچ کس جز مسلمان، داخل بهشت / کعبه نمی شود.

علامه طباطبایی درباره حکم چهارم، تعبیر «بهشت» را نمی پذیرد و عادتاً محال می داند که تا سال نهم هجری این معنا به گوش مردم رسیده باشد و محتاج تذکر حضرت علی علیه السلام باشند؛ ولی تعبیر «کعبه» را به شرط صحت روایاتش می پذیرد و حکم مستفاد از آن را همانند حکم ممنوعیت مشرکین از طواف، حکمی ابتدایی می داند (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۶۵/۹).

۲. شبهاتی نسبت به برداشت شیعه از اعلام سورة براءت و پاسخ آنها

برخی از علمای اهل سنت، باور شیعه در این ماجرا را دارای اشکالاتی می دانند که در ادامه به بررسی آنها می پردازیم.

۱-۲. اغراق در افضلیت امام علی علیه السلام

رشیدرضا ابلاغ سورة براءت به مشرکان مکه از سوی حضرت علی علیه السلام را یک رخداد معمولی می داند که شیعه با اغراق آن را فضیلتی برای امام جلوه داده اند. وی می آورد: «شیعه این پیشامد ساده را برحسب عادتی که دارند بزرگ کرده و چیزهای دیگری را هم که نه روایت صحیحی برطبق آن وارد شده و نه دلیل منطقی ای آن را تأیید می کند، بر آن افزوده و دلیل بر افضلیت علی از ابوبکر گرفته و گفته اند رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر را از مأموریت تبلیغ براءت عزل کرد، چون جبرئیل پیغام آورده بود که رفتن ابوبکر صحیح نیست. شیعه پا را فراتر نهاده و پیام جبرئیل را شامل تمامی احکام دین گرفته اند؛ با این که اخبار دال بر تبلیغ احکام و جهاد در راه دفاع از دین و وجوب آن بر همه مسلمانان به حد استفاضه است و دلالت دارند که تبلیغ احکام دین فریضه است نه فضیلت. از آن جمله کلام پیامبر صلی الله علیه و آله در حجة الوداع که در برابر هزاران نفر فرمود: «أَلَا فَلْيَبْلُغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ». و این کلام در صحیح بخاری و مسلم و غیر آن مکرر روایت شده است و ابن عباس گفت: «به آن خدایی که جان من در دست اوست، این کلام وصیت آن حضرت به امت خود بود...». همچنین رسول اکرم صلی الله علیه و آله

فرمود: «بَلِّغُوا عَنِّي و لَوْ آيَةً». اگر غیر این بود و چنین سفارشات صادر نمی شد و مردم مأمور به تبلیغ نبودند، اسلام این طور که اکنون در دنیا منتشر شده، انتشار نمی یافت» (رشیدرضا، ۱۹۸۰: ۱۵۷/۱۰).

اشکال این مفسر دو وجه دارد: اول اینکه اخذ مأموریت اعلام سوره براءت از ابوبکر و اعطای آن به حضرت علی علیه السلام را تغییری عادی در مسئولیت های محوله از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله به هر یک از اصحابشان می داند و دوم این که ابلاغ این پیام را ابلاغ امری عام نظیر دیگر احکام دین قلمداد می کند که وظیفه همه مسلمانان است، نه حکمی مخصوص شأن رسالت.

۲-۲. پاسخ شبهه با دقت در نکات ادبی روایت

وجه اول اشکال این مفسر نیازمند اثبات در موارد مشابه، آن هم با چنین اهمیت خاصی در مناسک حج است. اصل اشکال مربوط به وجه دوم است. مطلب مهمی که برای رفع اختلافات فریقین در این جریان راه گشا است، توجه به اطلاق یا تقييد حکم صادره از خداوند متعال است.

فرمان «إِنَّهُ لَا يُؤَدِّي عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ». در هیچ يك از روایات، مقید به براءت یا شکستن عهد نشده است و به عقیده علامه طباطبائی دلیلی وجود ندارد که مانند بسیاری از مفسرین، اطلاق این روایات را تقييد کنیم (طباطبائی، ۱۴۱۷: ۱۶۵/۹). در هیچ یک از روایات نیامده که «ای رسول خدا، جز تو یا کسی از تو براءت یا نقض عهد را به مشرکین نمی رساند!» و فرمان وارد شده به خودی خود و به تمام معنا در این مطلب ظهور دارد که هر چه رساندنش وظیفه رسول الله صلی الله علیه و آله است، جایز نیست کسی جز آن حضرت یا مردی از خاندانش، آن را برساند؛ چه این امر در مورد براءت خدا از مشرکین باشد و چه در مورد احکام الهی دیگری که رساندنش وظیفه شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است، نظیر نهی از طواف با بدن عریان و نهی از حج گزاردن مشرکین در سال بعد. این احکام الهی و ابتدایی بودند و تا آن زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را تبلیغ نکرده و وظیفه نبوت و رسالت خود را درباره آنها انجام نداده بود و به کسانی که باید، نرسانیده بود؛

بنابراین جز خودش یا فردی از خودش کسی نمی‌توانست آنها را به مشرکین و زوّار مکه برساند (همان: ۱۶۹).

علامه عسگری این مطلب را تحت عنوان اصل «مصونیت تبلیغ دست اول» بیان می‌دارد. تبلیغ اولیه قرآن و هر حکم الهی شأن خاصّ معصوم است و مخاطبان، اولین بار باید آن را از زبان یک معصوم بشنوند. قرآن کریم تصریح می‌کند که مأموران غیبی (فرشتگان)، همه جوانب و ابعاد صاحبان رسالت را در هنگام تبلیغ رسالات الهی نگاهبانی می‌کنند تا بدون اشتباه و لغزش انجام گیرد و حقایق آسمانی در کمال درستی و سلامت به دست مردم برسد (عسگری، ۱۳۸۶: ۶۹/۱). ایشان در عین حال معتقدند بعد از این که هر مسلمان غیر معصوم احکام را به درستی آموخت، می‌تواند و باید به دیگران تبلیغ نماید؛ البته نمی‌تواند بدون نقل از واسطه، بگوید و اصولاً چنین حقی برای غیر معصوم وجود ندارد (همان: ۷۱). ایشان سپس مخاطب آیات برائت را نه مردم مدینه، بلکه اختصاصاً مشرکان مکه دانستند که خواندن چنین آیاتی برایشان جز به وسیله مقام عصمت، جایز نبود (همان).

بررسی روایت اعلام نزول سوره برائت از نظر ادبی مسأله اعلام حکم ابتدایی را تأیید می‌کند؛ بدین صورت که جمله «لَا يُؤْذِي عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ». با لفظ «عَنْكَ» اشتراك در رسالت را می‌رساند؛ یعنی این رسالت را کسی جز تو و یا مردی از خاندان تو به مردم نمی‌رساند و با لفظ «مِنْكَ» رسالت‌های غیر ابتدایی را که همه شایستگان از مؤمنین می‌توانستند عهده‌دار آن شوند، دربرمی‌گرفت؛ درحالی که به طور مسلم این گونه رسالت‌ها منظور نبوده است. رسول خدا ﷺ این رسالت‌ها نظیر ارسال نامه به ملوک و اقوام یا فرستادن برخی از مؤمنین به مأموریت‌ها و به عهده گرفتن حکومت‌ها و فرماندهی‌ها را به اشخاص مختلفی که می‌توانستند ابلاغ کنند، رسانده بود و با تعبیر «فَلْيَبْلُغِ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْغَائِبَ». می‌فرمود که حاضران به غایبان برسانند ولی مسأله برائت تفاوت داشت و خداوند با تعبیر «لَا يُؤْذِي عَنْكَ» به پیامبرش فرمود در امور رسالت ابتدایی که کسی جز او نباید مباشر آن باشد، مردی از خاندانش می‌تواند جایگزین شود (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۶۹/۹).

بنابراین اطلاق حکم مزبور و تفاوت تبلیغ احکام ابتدایی که شأن خاص معصوم

است، با احکام غیر ابتدایی و تفاوت بین دو تعبیر «لَا يُؤَدِّي عَنْكَ» و «لَا يُؤَدِّي مِنْكَ». نشان می‌دهد که پیام جبرئیل، خاصّ اعلام براءت از مشرکین برای نخستین بار و دیگر اموری است که ابوبکر مجاز به انجام آن‌ها نبود، نه این که تغییر فرد ابلاغ‌کننده عادی و قابل تعمیم به هر یک از اصحاب باشد.

۲-۳. نسبت تبعیت از سنت جاهلی به پیامبر خدا ﷺ

آلوسی، مفسّر مشهور سنی در قرن سیزدهم، با مطرح نمودن اجرای یک سنت جاهلی از سوی پیامبر ﷺ، مأموریت خطیر حضرت علی علیه السلام را در ابلاغ سوره توبه، نه یک امر الهی، بلکه برای رعایت یکی از رسوم عرب آن زمان جلوه می‌دهد. وی بیان می‌دارد وقتی عرب می‌خواست عهدي بشکند، یا خود آنرا نقض می‌کرد یا فردی از خاندانش. همین معنا باعث شد رسول خدا ﷺ حکم براءت را از ابوبکر گرفته و به دست علی علیه السلام که داماد و پسر عمّاش بود بسپارد تا سنت عرب را حفظ کرده باشد (۱۴۱۵: ۲۴۱/۵).

۳. پاسخ‌های نقضی و حلی بر این شبهه

۱- اگر این رسم شایع بود، چرا در هیچ‌یک از تواریخ عرب و جنگ‌های آنان اثری دیده نمی‌شود و جز ابن کثیر که در بحث براءت آن را به علما نسبت داده (ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۹۰/۴). کسی به آن اشاره نکرده است؟

۲- به فرض که سنت عرب این گونه بود، اسلام و پیامبر خدا ﷺ هر روز یکی از سنن جاهلیت را نقض می‌نمودند و با یکی از عادات قومی عرب مبارزه می‌کردند و اتفاقاً در این واقعه، نقض سنت جاهلی طواف با بدن عریان رخ داده است. اگر ادّعا شود که سنت مزبور یکی از سنن اخلاقی مورد پذیرش اسلام بوده، پاسخ می‌دهیم که رسول خدا ﷺ در روز فتح مکه در کنار خانه کعبه فرمود: «من تمامی سنن جاهلی مگر کلیدداری خانه خدا و سقایت حاج را زیر این دو پای خود نهادم» (ابن اثیر، ۳۸۰/۱۳۶۷: ۱).

۳- آیا لزوم رعایت این سنت با وحی الهی بوده و خداوند در قالب حکم شرعی به

پیامبر ﷺ امر کرده بود که عهده‌ی را جز خودش یا یکی از اهل بیتش نشکنند یا يك حکم اخلاقی بوده است؟ در صورت اول، چه حکمت معقولی در آن نهفته است؟ و در صورت دوم، رعایتش وقتی لازم است که قدرت در دست مشرکین باشد، درحالی که در روزهای وقوع این حادثه، قدرت در دست پیامبر ﷺ بود. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۷۰/۹).

۳-۱-۱. دفاعی نادرست با بیان مصلحتی پر اشکال

ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه پس از بیان نظر قاضی عبدالجبار معتزلی (رعایت رسم عرب جاهلی) و پاسخ سید مرتضی به او (عدم صلاحیت ابوبکر)، نظر هر دو را رد می‌کند و احاله‌ی مأموریت ابلاغ براءت به علی علیه السلام را مصلحتی از سوی پیامبر ﷺ می‌داند که شاید چنین باشد: «چون علی علیه السلام فردی شجاع از بنی عبدمناف بود و در دل قریش هیبت شدیدی از او وجود داشت و پسرعموهایش با عزت و حمیت و قدرت بودند و در صورت حمله قریش، برای سلامتی و نجاتش جمع می‌شدند؛ لذا مقصود اصلی که همان نقض عهد مشرکین بود، حاصل می‌شد.» (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ۲۰۰/۱۷).

۳-۱-۱-۱. شهادت تاریخ بر کینه قریش نسبت به حضرت علی علیه السلام

چنین دفاعی نادرست است. در برابر آن باید گفت اولاً کسانی که ابن ابی‌الحدید به عنوان حامی علی علیه السلام در برابر حمله احتمالی مشرکین نام برده، اتفاقاً از بزرگترین دشمنان آن حضرت بودند (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۲۴/۳۰). ثانیاً اگر قرار به رعایت چنین مصلحتی بود، مناسب‌تر آن بود که عباس عموی پیامبر یا دیگر بنی‌هاشم برای ابلاغ براءت فرستاده شوند؛ چرا که هم باتجربه‌تر و مورد احترام بیشتر بودند و هم نسبت به ایشان حساسیت کمتری وجود داشت؛ نه علی علیه السلام که مشرکان بیشترین کینه را نسبت به او داشتند.

تاریخ صدر اسلام مشحون از فداکاری‌های امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای رسول اکرم ﷺ در حفظ و تثبیت اسلام در جزیره‌العرب است. آن حضرت در پاسخ عالمی یهودی به هفت امر الهی در زمان حیات پیامبر ﷺ اشاره می‌کند که خداوند برای

امتحان او در نظر گرفته بود و از همه سربلند بیرون آمد. یکی از آن‌ها همین مسأله اعلام سوره بقره برای مشرکین مکه بود. ایشان ضمن بیان آن در توصیف اهل مکه می‌فرماید:

کسانی که آنها را می‌شناسید، هیچ کدامشان نیست جز آن که اگر می‌توانست بدن مرا تکه تکه کند و هر تکه را بر سر کوهی قرار دهد، این کار را می‌کرد؛ حتی اگر جان و خاندان و مالش را در این راه می‌داد! با این حال من نامه پیغمبر ﷺ را به آنها رساندم. همه با تهدید و وعید به من جواب دادند و اظهار دشمنی و کینه‌توزی کردند و زن و مردشان به من بدبین شدند؛ ولی من چنان چه می‌دانید پایداری کردم» (صدوق، ۱۳۶۲: ۳۶۴/۲؛ مفید، ۱۴۱۳: ۱۶۴؛ ابن طاووس، ۱۴۰۹: ۳۱۸؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۶۷/۳۸).

از امام باقر ﷺ، نقل است که مشرکین احکام اعلام شده را نپذیرفتند و خداهش و سعید (برادر عمرو بن عبدود)، امیر مؤمنان ﷺ را تهدید به مبارزه رودرو کردند و گفتند: «بین ما و پسرعمویت جز شمشیر و نیزه چیزی حکم نخواهد کرد. اگر بخواهی ابتدا از تو شروع می‌کنیم» و علی ﷺ نه تنها ذره‌ای ترس به دل راه نداد، بلکه فرمود: «پیش آید!» (ابن طاووس، ۱۴۰۹: ۳۲۰؛ بحرانی، ۱۳۷۴: ۷۳۸/۲).

برخی روایات، شجاعت مولای متقیان ﷺ در برخورد با تهدید کفار را در حالت خطبه‌خوانی آن حضرت که شمشیر از نیام کشیده بود، توصیف می‌کنند (عیاشی، ۱۳۸۰: ۷۴/۲؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۸۷/۳۵). صاحب لسان العرب در معنی «ثُمَّ لَمَعَ بَسِيفُهُ» گفته است: «أَشَارَ لِلْإِنْدَارِ» (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۳۲۴/۸).

تأمل در روایتی دیگر، تبعات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی احکام قرائت شده علی ﷺ برای قریش را نشان می‌دهد که ایشان شدیداً جزع و فزع نمودند و گفتند: «تجارتمان از بین رفت، خانواده‌مان ضایع شد و خانه خراب شدیم» (قمی، ۱۴۰۴: ۲۸۴/۱). شاهد دیگر برای کینه‌های دیرین قریش نسبت به حضرت علی ﷺ را در کلام خلیفه سوم می‌توان دید که بعد از خلافت به آن حضرت گفت: «گناه من چیست که قریش تو را دوست نمی‌دارند؛ تو هفتاد نفر از آنان را که صورتشان چون ماه می‌درخشید، کشته‌ای» (جعفریان، ۱۳۸۳: ۱۴۴/۲).

شجاعت امیر مؤمنان ﷺ و امتثال امر نبی اکرم ﷺ در ابلاغ سوره بقره بوقت قابل

درک است که تاریخ در شرایط بسیار ساده‌تر، از استنکاف دیگر صحابه از فرمان رسول خدا ﷺ خبر می‌دهد، نظیر بیم خلیفه دوم برای عزیمت نزد اهل مکه در ماجرای صلح حدیبیه (ابن طاووس، ۱۴۰۹: ۳۱۸؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۸۷/۳۵). درحالی که تا آنروز حتی یک نفر از مشرکان را نکشته بود و قرار بود برای ابلاغ صلح برود، نه ابلاغ پیامی تهدیدآمیز. سیدبن طاووس پس از ذکر ماجرا می‌گوید: «حال، مولایمان علی (ع) را بنگر در مقایسه با کسی که بر او تقدّم جست. او در هرچه رسول الله ﷺ اشاره می‌کند، چگونه خود را فدایی می‌کند و غیر او چگونه جاننش را مقدّم می‌دارد!» (ابن طاووس، ۱۴۰۹: ۳۱۹).

با این تفاسیر باید از ابن ابی الحدید پرسید کدام مصلحت دنیایی ایجاب می‌کرد که پیامبر ﷺ، علی (ع) را برای اعلام آیات و احکامی شدیدالجن، به دل دشمنی بفرستد که چنین کینه‌ای از او در دل داشتند؟ آیا غیر از این است که چنین تصمیمی تنها و تنها، ناشی از تدبیر و حکم الهی است؟!

۳-۱-۲. ادعای امیرالحاج ماندن ابوبکر تا عید قربان

صاحب تفسیر القرآن العظیم، در نقل ماجرای سورة براءت تنها وظیفه حضرت علی (ع) را اعلام آیات براءت دانسته و بیان نموده که پیامبر ﷺ، ابوبکر را هم چنان امیرالحاج باقی نهاد. وی تصریح به «برگشتن ابوبکر نزد پیامبر ﷺ» را این گونه توجیه می‌کند که منظور روایات، رجوع پس از مراسم حج است، نه بلافاصله پس از تحویل دادن آیات به علی (ع) (ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۹۳/۴).

۴. پاسخ ابن کثیر و دلایل امیری امام علی (ع) بر حجاج

از یک طرف، ابن کثیر دلیلی برای برداشت خویش ارائه نمی‌دهد و از طرف دیگر، احادیث صحیح‌السند تنها به مسئولیت ابلاغ آیات سورة براءت بسنده کرده و وارد مسأله امارت حج در سال نهم هجری نشده‌اند. اکثریت شیعه این منصب را به دنبال ابلاغ آیات براءت، متعلق به علی بن ابی طالب (ع) می‌دانند ولی علمای اهل سنت برخی، متعرض بحث امیرالحاج نشده‌اند و برخی دیگر، ابوبکر را امیرالحاج دانسته‌اند (حسین‌پور

و همکاران، ۱۳۹۵: ۲۷-۲۹). آخرین تحقیقات حکایت از عدم وجود این منصب در آن سال دارد (همان: ۲۹). نوشتار حاضر درصدد است از مستندات امثال ابن کثیر برای ردّ ادّعای ایشان استفاده کند.

۱- برخی از احادیث اهل سنت صراحت در برگشتن ابوبکر نزد پیامبر ﷺ، پس از تحویل آیات و احکام به علی علیه السلام دارد؛ نظیر روایاتی که عبدالله بن احمد بن حنبل از حضرت علی علیه السلام نقل می کند و تعبیر «رَجَعَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ نَزَلَ فِيَّ شَيْءٌ؟» در آن لحاظ شده است (سیوطی، ۱۴۱۴: ۲۰۹/۳؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۹۳/۴). آن چه از ظاهر این روایات به دست می آید، این که ابوبکر «بلافاصله» نزد پیامبر ﷺ بازگشت و قرینه ای وجود ندارد تا توجیه ابن کثیر را در تأخیر تا پایان مراسم حجّ بپذیریم.

۲- روایاتی که بیان می دارد پیامبر ﷺ، آیات براءت را در همان مدینه و قبل از به راه افتادن سوی مکه از ابوبکر گرفت و به علی علیه السلام داد؛ نظیر نقل ابن مردویه از انس بن مالک (سیوطی، ۱۴۱۴: ۲۰۹/۳). و ابن اثیر از انس که علامه مجلسی پس از نقل آن می گوید: این که ابن اثیر عبارت «ثُمَّ اتَّفَقَا فَأَنْطَلَقَا» را از زیادات رزین بر این روایت دانسته، نشان می دهد که مسئله رفتن به مکه برای خود وی هم ثابت نشده بود» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۱۶/۳۰).

۳- برخی روایات شیعه، با صراحت بیشتری این معنا را که ابوبکر بلافاصله پس از تحویل آیات به علی علیه السلام، نزد پیامبر ﷺ بازگشت، مطرح نموده اند؛ نظیر نقل شیخ مفید در الإرشاد که پیامبر ﷺ ابوبکر را مخیر می کند بین «ماندن و همراهی با علی علیه السلام در سفر» و «برگشتن به مدینه» از طریق دستوری که به حضرت علی علیه السلام می دهد: «خَيْرُ أَبِي بَكْرٍ بَيْنَ أَنْ يَسِيرَ مَعَ رِكَابِكَ أَوْ يَرْجِعَ إِلَيَّ». و او دومی را انتخاب می کند و زبان به اعتراض می گشاید که «یا رسول الله مرا برای انجام خدمتی مأمور داشتی که همه گردن ها در برابر آن کشیده شده بود؛ و وقتی به انجام آن اقدام کردم، مرا از خاتمه اش محروم داشتی؛ سبب چه بوده است؟» (مفید، ۱۴۱۳: ۶۵/۱، مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۷۵/۲۱).

مخیر کردن ابابکر توسط پیامبر ﷺ معنایی جز برکناری او از امیری حجاج ندارد؛ و

حتی اگر وی راه اول را انتخاب می‌کرد و همراه با علی علیه السلام به مکه می‌رفت، دیگر «امیرالحاج» نبود.

۴- روایاتی از فریقین مبنی بر قضاوت و داوری حضرت علی علیه السلام در این سفر وجود دارد (عیاشی، ۱۳۸۰: ۷۵/۲؛ سیوطی، ۱۴۱۴: ۲۱۰/۳؛ بحرانی، ۱۳۷۴: ۷۳۱/۲). مسئله «قضاوت» چیزی است که با «امیرالحاج بودن» بیشتر سازگاری دارد؛ زیرا هر دو از مناصب حکومتی‌اند ولی اعلام سوره هرچند وظیفه‌ای الهی بود، از مناصب حکومتی نبود. البته در روایت اهل سنت از «قضاوت» حضرت علی علیه السلام تصحیفی روی داده و سفر آن حضرت را به سرزمین یمن بیان کرده است (سیوطی، ۱۴۱۴: ۲۱۰/۳). اما علامه طباطبایی می‌گوید: «از واضحات الفاظ آیه ﴿وَ أَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ﴾ (توبه/۳). آن است که باید در «روز حج اکبر» در مکه بر مردم مکه خوانده شود. حال، مکه کجا؟ یمن و اهل آن کجا؟ گویا عبارت روایت، «به سوی مکه» بوده و برای این که مشتمل بر داستان قضاوت بوده، خواسته‌اند آن را تصحیح کنند و «به سوی مکه» را برداشته و به جایش «به سوی یمن» گذاشته‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۶۶/۹).

اصولاً این که چه کسی در آن سال امیرالحاج بود، دخالتی در اثبات فضیلتی که اصل حدیث «لَا يُؤَدِّي عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ». برای علی علیه السلام ثابت می‌کند، ندارد؛ چراکه دخالت در امور اجتماعی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در دست خود آن حضرت بود؛ یک روز ابوبکر یا علی علیه السلام را به امارت حاج منصوب می‌کرد، روزی دیگر اسامه را امیر بر ابوبکر می‌گردانید، و یک روز ابن ام مکتوم را با وجود افراد بالاتر از او در مدینه امیر قرار می‌داد؛ و بعد از فتح مکه یکی را والی مکه و دیگری را والی یمن و سومی را متصدی امر صدقات می‌کرد؛ ابو دجانة ساعدی یا سباع بن عرفطه غفاری را در سال حجة الوداع (با این که ابوبکر در مدینه ماند) والی بر مدینه قرار داد. این گونه انتصاب‌ها تنها بر این دلالت دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اشخاص نامبرده را برای تصدی فلان پست، صالح تشخیص می‌داده؛ و در زمام‌داری به صلاح و فساد کار وارد بوده است؛ اما وحی آسمانی که متضمن معارف و شرایع است، نه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آن حق مداخله‌ای داشت و نه کسی غیر او (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۷۳/۹). و به تعبیر شهید مطهری

«حتی اگر ابوبکر [به عنوان امیرالحاج به حج] رفته باشد، فضیلت علی علیه السلام بیشتر ثابت می شود که با وجود حضور ابوبکر، صلاحیت ابلاغ این سوره را ندارد.» (مطهری، ۱۳۷۹: ۲۱۲/۳).

۵. تفسیر نادرست عبارت «رَجُلٌ مِّنِّي»

مسئله دیگری که موجب اختلاف علما است، تفسیر تعبیر «رَجُلٌ مِّنِّي» در پاسخ پیامبر صلی الله علیه و آله به اعتراض ابوبکر است که ایشان فرمود: «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ لَا يُؤَدِّيَ عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِّنِّي». صاحب المنار می گوید: جمله «أَوْ رَجُلٌ مِّنِّي» که در روایت سُدی آمده، در روایات دیگر که طبری و دیگران از انس نقل کرده اند، تفسیر شده است. در آن روایات آمده «أَوْ رَجُلٌ مِّنْ أَهْلِ بَيْتِي» که این نص صریح، تأویلی را که شیعیان از کلمه «مِنِّي» کرده اند و معنا را چنین دانسته اند: «نفس علی، مثل نفس رسول الله صلی الله علیه و آله» است و او افضل از سایر اصحاب است»، باطل می سازد (رشیدرضا، ۱۰: ۱۶۴/۱۹۸۰). در واقع مقصود صاحب المنار این است که منظور خداوند از تعبیر «منک»، شخص علی علیه السلام نیست، بلکه منظور، کسی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بوده؛ حال این شخص، هم علی علیه السلام می تواند باشد و هم هر فرد دیگری از بنی هاشم. در نتیجه فضیلتی را برای علی علیه السلام ثابت نمی کند.

۵-۱. علی علیه السلام، نفس رسول الله صلی الله علیه و آله نه صرفاً خویشاوند او

در پاسخ رشیدرضا ابتدا روایاتی را که به آنها استناد کرده، ذکر نموده و به بررسی دقیق آنها می پردازیم.

روایت انس: الف) أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَعَثَهُ بِبَرَاءَةَ مَعَ أَبِي بَكْرٍ فَلَمَّا بَلَغَ ذَا الْحَلِيفَةِ قَالَ: «لَا يَلْبُغُهَا إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِّنْ أَهْلِ بَيْتِي»، فَبَعَثَ بِهَا مَعَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام (ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۹۲/۴).

ب) بَعَثَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله بِبَرَاءَةَ مَعَ أَبِي بَكْرٍ، ثُمَّ دَعَاهُ فَقَالَ: «لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَلْبُغَ هَذَا إِلَّا رَجُلٌ مِّنْ أَهْلِي» (سیوطی، ۱۴۱۴: ۲۰۹/۳؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۲۴۰/۵).

روایت سُدی: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَاتُ إِلَى رَأْسِ أَرْبَعِينَ آيَةً، بَعَثَ بِهِنَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَعَ

أَبِي بَكْرٍ وَأَمْرُهُ عَلَى الْحَجِّ، فَلَمَّا سَارَ قَبَلَغَ الشَّجَرَةَ مِنْ ذِي الْحَلِيفَةِ أَتَبَعَهُ بَعْلَى ۖ فَأَخَذَهَا مِنْهُ، فَزَجَّعَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ بَأْبِي أَنْتَ وَأُمِّي أَنْزَلَ فِي شَأْنِي شَيْءٌ؟ قَالَ: «لَا، وَلَكِنْ لَا يَبْلُغُ عَنِّي غَيْرِي أَوْ رَجُلٌ مِنِّي» (طبري، ۱۴۱۲: ۴۷/۱۰).

اولاً تفاوت در روایات منقول از انس در «مِنْ أَهْلِي» و «مِنْ أَهْلِ بَيْتِي»، ناشی از نقل به معنای راویان حدیث است. ثانیاً جمله «أَوْ رَجُلٌ مِنِّي» که رشیدرضا ادعا کرده تنها در روایات سدی آمده و ضعیف است، نیست؛ زیرا اصل و ریشه آن، عبارت وحی است که اکثریت روایات صحیح آن را اثبات نموده‌اند. ثالثاً اگر صحیح باشد که عبارت «أَوْ رَجُلٌ مِنِّي» یا «أَوْ رَجُلٌ مِنِّي» را با عبارت «رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي» تفسیر کرد، چرا صحیح نباشد این دو دسته روایات را به روایات ابوسعید خدری «یا علی إِنْهُ لَا يُوَدِّي عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ أَنْتَ» (سیوطی، ۱۴۱۴: ۲۰۹/۳). تفسیر نمود؟ چرا نگوئیم که همه تعبیرات کنایه از علی بن ابی طالب ﷺ دارد. رابعاً وقتی گفته می‌شود: «نَفْسٌ عَلَى ﷺ»، مثل نفس رسول الله ﷺ است»، تنها مستند به تعبیر «رَجُلٌ مِنِّي» در حدیث نیست. مستند قرآنی ما آیه مباهله (آل عمران: ۶۱) است که طبق نقل شیعه و سنی مراد از «أَنْفُسُكُمْ» در آن «علی ﷺ» است (عیاشی، ۱۳۸۰: ۱۷۷/۱؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۳۶۸/۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۷۶۴/۲؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۴۷/۲؛ سیوطی، ۱۴۱۴: ۳۹/۲؛ بحرانی، ۱۳۷۴: ۶۳۰/۱؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۸۱/۲؛ طباطبائی، ۱۴۱۷: ۲۲۳/۳). یکی از مستندات روایی ما نیز سخن پیغمبر اکرم ﷺ خطاب به اهل طائف است که فرمود: «قَسَمٌ بِهِ كَسَى كَيْفَ جَانِمٌ فِي دَسْتِ أَوْسْتٍ، يَا نَمَازَ رَا بَرِيَا مِي دَارِيدُ وَ زَكَاتَ رَا مِي پَرْدَا زِيدُ وَ يَا كَسِي اَزْ خُودَمِ - يَا چُونِ جَانِ خُودَمِ - رَا بِه سَوِي شَمَا مِي فَرَسْتَمِ تَا بِا شَمَا بِجَنكَدُ؛ در این هنگام مردم به ابوبکر یا عمر نظر انداختند - به گمان این که مراد پیغمبر ﷺ یکی از آن دو است - پس پیغمبر ﷺ دست علی ﷺ را گرفت و فرمود: «إِنَّ» (طوسی، ۱۴۱۴: ۵۷۹؛ مفید، ۱۴۱۳: ۲۰۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۸۰/۲۱). تا تردیدی را که پیش آمده بود رفع نماید. خامساً در بسیاری از آیات و روایات، تعبیری مانند «مِنِّي»، به معنای «خویشاوندی» به کار نرفته است، بلکه ناظر به «جایگاه و مقام بلندی» است؛ چنان که قرآن کریم از قول حضرت ابراهیم ﷺ می‌فرماید: «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي» (ابراهیم/۳۶). آیه فوق تصریح دارد که هرکس به دنبال من گام بردارد از من است و از من جدایی ندارد (مطهری، ۳: ۲۱۱/۱۳۷۹). روایت

پیامبر ﷺ درباره سلمان نیز مؤید سخن ماست: «سَلَمَانُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ» (صدوق، ۱۴۰۴: ۷۰/۱؛ حاکم نیشابوری، بی تا: ۵۹۸/۳). (سلمان جزء ما اهل بیت است و از ما جدایی ندارد).

روایت دیگری که مؤید سخن ماست، چنین است:
 «لَمَّا وَقَعَ مِنْهُ عَلَيْهِ مَا وَقَعَ يَوْمَ أُحُدٍ، قَالَ جَبْرِئِيلُ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ هَذِهِ لَهِيَ الْمُوَأَسَاءَةُ. فَقَالَ عَلَيْهِ إِنَّهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ. فَقَالَ جَبْرِئِيلُ: «وَأَنَا مِنْكُمْ»» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۲۶/۳۰). (وقتی جبرئیل در جنگ اُحد فداکاری‌های علی علیه السلام برای پیامبر ﷺ را دید، فرمود: «ای رسول خدا این فداکاری‌های علی علیه السلام مواسات اوست با شما». پیامبر ﷺ فرمود: «او از من است و من از اویم». و جبرئیل نیز عرض کرد: «من هم از شمایم».)

در این روایت اشتراک میان پیامبر ﷺ، علی علیه السلام و جبرئیل امین قطعاً به معنای «خویشاوندی» نیست. تنها نسبت جبرئیل با پیامبر ﷺ اشتراک در تبلیغ رسالت الهی است. او از خداوند وحی را دریافت و به پیامبر ﷺ می‌رساند و پیامبر ﷺ هم از جبرئیل دریافت و به مردم می‌رساند. پس جملات «إِنَّهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ» و «وَأَنَا مِنْكُمْ». به این معنی است که ما سه نفر در مقام تبلیغ با یکدیگر اشتراک داریم؛ و این برابری تا آنجاست که گویی این سه تن پاره‌ای از وجود هم هستند (عسگری، ۱۳۸۶: ۷۶/۱).

۵-۲. چرا با ارسال اولیة علی علیه السلام، دفع اختلافات آینده نشد؟!

توجه به اختلافاتی که در جریان این ماجرا میان فریقین به وجود آمد، این پرسش را به ذهن متبادر می‌سازد که چرا رسول اکرم ﷺ از همان ابتدا فرد شایسته این امر را ارسال نفرمود؟ چرا اجازه داد تا فرد دیگری تا نیمه راه، این مسئولیت را به دست گیرد و سپس وی را برکنار نماید؟

علمای شیعه به این سؤال این گونه پاسخ داده‌اند که خداوند متعال قبل از این که پیامبر ﷺ ابوبکر را روانه مکه کند، می‌دانست که او مناسب این کار نیست و از روی عمد، وحی را پس از فرستادن ابوبکر نازل کرد تا برکناری و عدم صلاحیت او را بر همگان آشکار نماید. سید مرتضی فائده این امر را ظهور فضل و مرتبه علی علیه السلام دانسته و این که مردی که سوره از دست او خارج شد، برای امری که برخی او را در آن صالح می‌دانند، صلاحیت ندارد (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۱۹۸/۱۷). باید بر همگان آشکار می‌شد

که کسی که صلاحیت امری جزئی از امور حکومتی را ندارد، چگونه برای اداره یک حکومت شایستگی داشته باشد؟! و کسی که صلاحیت ابلاغ آیات و احکام خداوند به گروهی از مردم و برای یک شهر را ندارد، چگونه صلاحیت اجرای احکام خداوند برای همه مردم و همه شهرهای جهان اسلام را می‌تواند داشته باشد؟! (ابن طاووس، ۱۴۰۹: ۳۲۲؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۱۱/۳۰).

در انتها حدیث قابل تأملی که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه آورده، خاتمه اختلافات در افضلیت حضرت علی (ع) است:

قال أبو بكرٍ وَ حَدَّثَنَا أَبُو زَيْدٍ عُمَرُ بْنُ شَبَةَ يَسْنَادٍ رَفَعَهُ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: إِنِّي لَأَمَاشِي عُمَرَ فِي سَكَةِ مِنْ سَكَكِ الْمَدِينَةِ يَدُهُ فِي يَدِي، فَقَالَ: «يَا ابْنَ عَبَّاسٍ مَا أَظُنُّ صَاحِبُكَ إِلَّا مَظْلُومًا». فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: «وَاللَّهِ لَا يَسْبِقُنِي بِهَا». فَقُلْتُ: «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! فَارْدُدْ إِلَيْهِ ظَلَامَتَهُ!» فَانْتَرَعَ يَدُهُ مِنْ يَدِي ثُمَّ مَرَّ بِهِمْ سَاعَةً ثُمَّ وَقَفَ فَلَحِقْتُهُ، فَقَالَ لِي: «يَا ابْنَ عَبَّاسٍ مَا أَظُنُّ الْقَوْمَ مَنَعَهُمْ مِنْ صَاحِبِكَ إِلَّا أَنَّهُمْ اسْتَصْعَرَوْهُ». فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: «هَذِهِ سَرٌّ مِنَ الْأُولَى». فَقُلْتُ: «وَاللَّهِ مَا اسْتَصْعَرَهُ اللَّهُ حِينَ أَمَرَهُ أَنْ يَأْخُذَ سُورَةَ بَرَاءَةِ مِنْ أَبِي بَكْرٍ» (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۴۵/۶). (ابن عباس نقل می‌کند: با عمر در کوچه‌ای از کوچه‌های مدینه، دست در دست، می‌رفتیم. گفت: «ابن عباس رفیق (منظور حضرت علی (ع) را مظلوم می‌دانم.» با خودم گفتم: «قسم به خدا که او در این اعتقاد از من پیشی نمی‌گیرد»؛ لذا به وی گفتم: «یا امیرالمؤمنین! حقش را به او بازگردان!» دستش را از دستم خارج کرد و رفت. ساعتی بعد ایستاد. به او ملحق شدم. گفت: «ابن عباس! مردم او را از حقش منع کردند که کوچکش کنند». با خودم گفتم: «این که بدتر از اول شد». لذا گفتم: «قسم به خدا که خدا او را وقتی امر نمود که سوره براءت را از ابوبکر بگیرد، کوچکش نکرد»).

نتیجه‌گیری

شبهات مفسران عامه بر برداشت شیعه از روایات ابلاغ سوره براءت از سوی حضرت علی (ع) در پنج بخش قابل دسته‌بندی و نقدند:

۱. رشیدرضا، شیعیان را متهم به اغراق‌گویی برای اثبات افضلیت حضرت علی (ع) و

تعمیم حکم تغییر مبلغ مسأله براءت به تغییر مبلغ همه احکام دین نموده است. او به اطلاق تعبیر «إِنَّهُ لَا يُؤَدِّي عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ». در فرمان الهی دقت نکرده است. هر آن چه رساندنش وظیفه رسول الله ﷺ است، جایز نیست کسی جز آن حضرت یا از خود آن حضرت، آن را برساند. اصل «مصونیت تبلیغ دست اول»، تبلیغ اولیه قرآن و احکام الهی را شأن خاص معصوم می داند و مشرکان مکه اول بار باید حکم براءت الهی را از یک معصوم می شنیدند. از سوی دیگر اگر در کلام نبوی به جای «عَنْكَ» تعبیر «مِنْكَ» بود، رسالت های غیرابتدایی (نظیر نامه نگاری با ملوک و اقوام دیگر و فرماندهی سپاه و بلاد) را هم در بر می گرفت که چنین نشد.

۲. این مفسر هم چنین سعی نموده که عبارت «رَجُلٌ مِّنِّي» را به خویشاوندان پیامبر ﷺ از بنی هاشم تعمیم دهد؛ درحالی که غیر از آیه مباهله که علی علیه السلام را «جان» پیامبر ﷺ معرفی می کند و روایات متواتری که اهل بیت پیامبر ﷺ را صرفاً خمسة طيبة اعلام می دارد، آیات و روایاتی وجود دارند که کلمه «مِنْ» را ناظر به جایگاه رفیع می داند نه خویشاوندان.

۳. آلوسی، علت انتخاب حضرت علی علیه السلام را نه افضلیت ایشان، بلکه تبعیت پیامبر ﷺ از آن سنت جاهلی که اگر کسی می خواست نقض عهد کند، باید خودش یا یکی از خاندانش اعلام می کرد، دانسته است! و پیامبر ﷺ در مسئله براءت قصد نقض عهد با مشرکان داشت. این رسم عرب را هیچ مورّخی جز ابن کثیر تأیید نکرده است، ضمن آن که پیامبر ﷺ همه سنن جاهلیت جز کلیدداری کعبه و سقایت حاج را رد نمود، حال چگونه در این امر مهم، خود را به یک سلیقه قومی ملتزم کرده باشد؟!

۴. ابن ابی الحدید انتخاب حضرت علی علیه السلام را بر اساس مصلحت عشیره ای می داند؛ یعنی پیامبر ﷺ، علی علیه السلام را فرستاد چون از بنی عبدمناف بود و پسرعموهایش در برابر حمله احتمالی مشرکان مکه از او دفاع می کردند. این شارح نهج البلاغه دفاع نادرستی انجام داده است. آیا فردی کم دشمن تر از علی علیه السلام، اطراف پیامبر ﷺ پیدا نمی شد؟! او که تاریخ مشحون است از حوادث متعددی که عامل کینه قریش نسبت به اوست.

۵. ابن کثیر که نتوانسته منکر برکناری ابوبکر از اعلام سورة براءت شود، بر اتمام

منصب امارت حجاج تا پایان مناسک سال نهم هجری، برای او اصرار دارد. اولاً باید گفت امیری حجاج در برابر اعلام سورة براءة فضیلت خاصی محسوب نمی‌شود و ثانیاً اگر که چنین باشد، روایات به صراحت بازگشت فوری ابوبکر نزد پیامبر ﷺ را بیان نموده است و این غیر از روایاتی است که ابلاغ امر نبوی به ایشان را قبل از به راه افتادن سوی مکه می‌داند.

در نهایت باید منصفانه به دنبال هدفی بود که خداوند متعال از تغییر اعلام کننده آیات براءة مدنظر داشته است؛ و آن هم ظهور فضل و مرتبه والای امیر مؤمنان علی علیه السلام در برابر کسی است که در آینده خلافت پیامبر ﷺ را غصب می‌کند.

کتاب‌نامه

۱. قرآن کریم.
۲. ابن ابی الحدید، عبدالحمید، شرح نهج البلاغه، محقق، محمد ابوالفضل ابراهیم، قم، مکتبه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴.
۳. ابن اثیر جزری، مبارک، النهایه، محقق، محمود محمد طنحی، قم، اسماعیلیان، ۱۳۶۷.
۴. ابن حنبل، احمد، مسند احمد، بیروت، دار صادر، ۱۳۱۳.
۵. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، نجف، مکتبه حیدریه، ۱۳۷۶.
۶. ابن طاووس، علی بن موسی بن جعفر، إقبال الأعمال، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۰۹.
۷. ابن کثیر، اسماعیل بن عمرو، تفسیر القرآن العظیم، محقق، محمد حسین شمس‌الدین، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۹.
۸. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار صادر، ج ۳، ۱۴۱۴.
۹. آلوسی، محمود، روح المعانی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵.
۱۰. بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، قم، مؤسسه البعثة، ۱۳۷۴.
۱۱. جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام، قم، دلیل ما، ج ۳، ۱۳۸۳.
۱۲. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، محقق، یوسف عبدالرحمن مرعشی، بیروت، دار المعرفه، بی تا.
۱۳. حسین پور، سید محمد مهدی، حسین پور، سید علی، منتظری مقدم، حامد، بررسی و تحلیل منصب امارت حج در سال نهم هجری. تاریخ اسلام در آینه پژوهش، سال ۱۳، شماره ۴۱، صص ۲۵-۴۱، ۱۳۹۵.
۱۴. رشیدرضا، سید محمد، تفسیر المنار، بیروت، دار الفکر، ج ۲، ۱۹۸۰.
۱۵. زمخشری، محمود، الکشاف، بیروت، دار الکتب العربی، ج ۳، ۱۴۰۷.
۱۶. سیوطی، جلال‌الدین، الدر المنثور، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴.
۱۷. صدوق، محمد بن علی، الخصال، محقق، علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۲.

۱۸. —، عیون أخبار الرضاؑ، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۴.
۱۹. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷.
۲۰. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
۲۱. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۱۲.
۲۲. طوسی، محمد بن حسن، الأمالی، قم، دار الثقافة، ۱۴۱۴.
۲۳. عسگری، سید مرتضی، نقش ائمه در احیای دین، تهران، منیر، ج ۳، ۱۳۸۶.
۲۴. عیاشی، محمد بن مسعود، کتاب التفسیر، محقق، سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، چاپخانه علمی، ۱۳۸۰.
۲۵. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، قم، دار الکتاب، ج ۳، ۱۴۰۴.
۲۶. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳.
۲۷. مطهری، مرتضی، آشنایی با قرآن، تهران، صدرا، ج ۳، ۱۳۷۹.
۲۸. مفید، محمد بن محمد، الإختصاص، محقق، علی اکبر غفاری و محمود محرمی زرنندی، قم، کنگره هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳.
۲۹. مفید، محمد بن محمد، الإرشاد، قم، کنگره هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی